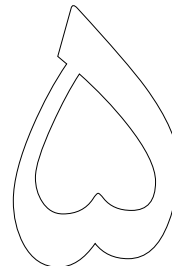


جست‌وجویی در منابع داخلی رفتار بین‌المللی چین؛ استفاده بهینه از مقدورات داخلی



عبدالعلی قوام*

زکيه يزدان شناس**

* استاد دانشگاه شهید بهشتی

** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

yazdanshenas3059@gmail.com

تاریخ تصویب: ۹۱/۹/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۲

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۱۶۰-۱۲۵.

چکیده

در طی سه دهه اخیر، چین تغییرات شگرفی را تجربه نموده است. با شروع اصلاحات اقتصادی و اعمال سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ و سرعت یافتن آن پس از فروپاشی شوروی، چین موفق شد به رشد میانگین ۹/۷ درصد در سال نائل آید. در حال حاضر چین دومین کشور جهان در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، سومین کشور دارنده بیشترین حجم مبادلات خارجی و دومین اقتصاد بزرگ جهان با معیار میزان تولید ناخالص داخلی است. این رشد اقتصادی، وزن چین را در معادلات بین‌المللی نیز افزایش داده است؛ هم‌اکنون چین به‌عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل، نقش تعیین‌کننده‌ای در حل و فصل مسائل بین‌المللی ایفا می‌کند. بی‌شک بحث و بررسی پیرامون چگونگی نیل جمهوری خلق چین به جایگاه کنونی می‌تواند راهگشای سایر کشورهای در حال توسعه باشد. تأمل در جایگاه کنونی چین و مقایسه آن با سایر کشورهای در حال توسعه این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که چه ویژگی‌هایی در درون جامعه چین و ساختار حکومتی آن توانسته است چنین موفقیتی را برای چین به ارمغان آورد؟ با توجه به پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی در عصر جهانی شدن، منابع داخلی مؤثر بر رفتار بین‌المللی چین و صعود آن در سلسله مراتب قدرت جهانی، چه چیزهایی می‌تواند باشد؟ در پاسخ به این سؤال، فرضیه اصلی بدین شرح مطرح می‌شود: منابع عظیم نیروی انسانی و سرمایه، اجماع نسبی نخبگان در مورد منافع ملی و ملی‌گرایی در حال رشد در جامعه چین از مواردی است که به ارتقاء جایگاه آن کمک می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: تولید ناخالص داخلی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، گشایش بازار، حزب

کمونیزم چین، ناسیونالیسم

مقدمه

در طی سه دهه اخیر، چین تغییرات شگرفی را تجربه نموده است. با شروع اصلاحات اقتصادی و اعمال سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ و سرعت یافتن آن پس از فروپاشی شوروی، چین موفق شد به رشد میانگین ۹/۷ درصد در سال نائل آید. در حال حاضر، چین دومین کشور جهان در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، سومین کشور دارنده بیشترین حجم مبادلات خارجی و دومین اقتصاد بزرگ جهان با معیار میزان تولید ناخالص داخلی است. (Ito & Hahn 2010: 43) رشد اقتصادی سریع چین جایگاه ویژه‌ای بدان در سیستم بین‌الملل داده و آن را تبدیل به یکی از قدرتهای بزرگ بین‌المللی نموده که از توان چانه‌زنی سیاسی قابل توجهی نیز برخوردار است. در این میان، موضع‌گیری‌های متفاوتی در عرصه جهانی در مقابل رشد فزاینده چین مشاهده می‌شود؛ برخی این خیزش را به مثابه تهدیدی جدی تلقی نموده و معتقدند که چین نیز همانند ژاپن و آلمان قبل از جنگ جهانی دوم، از توان اقتصادی خویش در جهت تحصیل قدرت نظامی و غلبه بر نظم جهانی موجود استفاده می‌نماید. در مقابل، برخی دیگر معتقدند که پیشرفت چین می‌تواند به‌عنوان یک فرصت اقتصادی مناسب، به‌ویژه برای کشورهای در حال توسعه نگریسته شود. علی‌رغم تفاوت‌های چشمگیر موجود در میان دیدگاه‌های یادشده، همگان بر این نکته اذعان دارند که چین در حال تبدیل به نیرویی است که قابلیت ایجاد تغییر در سیاست بین‌الملل و نظم جهانی را دارا است. با عنایت به پیوند ناگسستنی سیاست داخلی و خارجی در عصر حاضر، به‌گونه‌ای که برخی اندیشمندان سیاست خارجی را ادامه سیاست داخلی می‌دانند، این سؤال مطرح می‌شود که نقش ساختارها و ظرفیت‌های داخلی چین در رشد و پیشرفت بین‌المللی

آن چه بوده است؟ در پاسخ به این سؤال، فرضیه اصلی بدین شرح مطرح می‌شود: منابع عظیم نیروی انسانی و سرمایه، اجماع نسبی نخبگان در مورد منافع ملی و ملی‌گرایی در حال رشد در جامعه چین، از مواردی است که به ارتقاء جایگاه آن کمک می‌نماید. جهت تبیین این موضوع، مقاله حاضر^(۱) به دو بخش تقسیم شده است؛ در بخش اول به دیدگاه‌های نظری موجود در مورد تاثیر ساختارهای داخلی بر سیاست خارجی کشورها، با توجه ویژه به دو مدل پیش‌نظریه و طرح پیوستگی ارائه شده توسط جیمز روزنا می‌پردازیم و در بخش دوم، توانایی‌های داخلی چین را که در عرصه سیاست‌گذاری خارجی آن موثر است، ذیل ساختارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و با کاربرد تلفیقی دو نظریه فوق، بررسی می‌نماییم.

۱. چهارچوب نظری

الف) سطح خرد؛ عرصه بین‌المللی از دریچه درون‌واحدها. رهیافت خرد، توجه گروهی از پژوهشگران را به خود جلب کرده است. این دسته از پژوهشگران، با عنایت به تجربیات ملموس و عینی مدعی‌اند که وجود کشورهای مختلف‌الوجه خود شاخصه‌ای متمایز کننده را به وجود می‌آورد که به طرق گوناگون بر چگونگی رفتار سیاست خارجی کشورها تأثیر می‌گذارد. بنابراین، رهیافت خرد در بطن خود به نقد فرضیه توپ بیلاردی متفکرین با متدولوژی کلان نظام برمی‌خیزد. نتیجه این انتخاب متدولوژیک آن است که متفکرین با رهیافت خرد، فرض می‌نمایند وجود مختلف‌الوجه کشورها موجب ارائه برون‌دادهای گوناگونی می‌شود که به عنوان درون‌داد برای نظام بین‌المللی عمل می‌کند.

نظریه پردازان رهیافت خرد به مولفه‌های گوناگون محیط داخلی واحدها توجه نموده‌اند؛ عده‌ای عملکرد و رفتار سیاست خارجی کشورها را با توجه به مقتضیات درونی واحدها و محیط استقرار هر واحد خاص جغرافیایی بررسی نموده‌اند و با عنایت به دیدگاه خانم و آقای اسپروت مبنی بر تمایز دو محیط عملیاتی و روانشناختی، می‌توان گفت توجه خاص این دسته از پژوهشگران به محیط عملیاتی شکل‌گیری رفتار سیاست خارجی است. دسته دیگر نظریه‌پردازان رهیافت خرد را

نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری تشکیل می‌دهند که به پویای تصمیم‌گیری توجه نموده و اثرات آن را بر شکل‌گیری، اخذ و اجرای تصمیم، مورد بررسی قرار می‌دهند. در دیدگاه این نظریه‌پردازان، تصمیم سیاسی هر جامعه محل برخورد درون‌دادهای موثر بر تصمیم‌گیری و برون‌دادهای ناشی از دستگاه تصمیم‌گیری است که به شکل سیاست‌های آمرانه و رسمی هر جامعه وارد محیط می‌شود. این پژوهشگران برای درک کنش و واکنش بین کشورها، به بررسی نیروهای تأثیرگذار بر ذهنیت تصمیم‌گیرندگان اهتمام می‌ورزند. به عبارت دیگر، محیط روانشناختی را در تحلیل خود بر محیط عملیاتی مقدم می‌دارند. از نمایندگان شاخص این دسته می‌توان به ریچارد اسنایدر و همکاران، فرانکل، پوچالا و جانیس و مان اشاره نمود. (سیف‌زاده، ۱۳۸۵)

جیمز روزنا نیز یکی از متفکرانی است که مطالعه سیاست خارجی و بررسی رفتار بین‌المللی کشورها را وجه همت خود قرار داده است. وی در دو مدل ارائه شده به نام‌های «پیش‌نظریه» و «طرح پیوستگی»، تلاش می‌کند تا ضمن توجه هم‌زمان به دو سطح کلان و خرد و تلفیق این دو، در بررسی عناصر و پارامترهای سطح خرد، به دو محیط عملیاتی و روانشناختی توجه نماید. بررسی‌های نظری مبسوط وی در مورد مولفه‌های داخلی متعدد تأثیرگذار بر رفتار سیاست خارجی کشورها و نشان دادن نحوه تأثیرگذاری آنها بر فرایند سیاست‌گذاری خارجی، نگارنده را بر آن داشته است که جهت تکمیل بحث در تبیین سطح خرد، از دو مدل ارائه شده وی استفاده نماید.

ب) مدل پیش‌نظریه؛ تأثیر زیرساخت‌های داخلی بر شکل‌گیری رفتار خارجی. روزنا در مدل «پیش‌نظریه»، در بررسی رفتار سیاست خارجی کشورها، به تفکیک سه دسته از متغیرها می‌پردازد؛ متغیر مستقل شامل دو دسته ساختار و رفتار سیاست خارجی است. در حوزه ساختاری، چهار عامل قدرت سیاسی، اقتصاد، جامعه و فرهنگ مورد توجه است. متغیر واسطه شامل فرد، نقش، متغیرهای حکومتی و جامعه به عنوان متغیرهای داخلی و محیط خارجی به عنوان متغیر خارجی است و در انتها متغیر وابسته که مرادف با سیاست خارجی کشور است. (سیف‌زاده، ۱۳۶۹)

به لحاظ رفتاری نیز روزنا سیاست کشورها را به سه دسته مسائل منزلتی، مسائل مادی و مسائل دیگر تقسیم می‌کند. مسائل منزلتی عمدتاً حول محور مباحث امنیتی و در ارتباط با مقوله بقا دور می‌زنند. مسائل مادی به امنیت رفاهی مربوط می‌شود که در عصر وابستگی متقابل اهمیت دوچندان یافته است و مسائل دیگر می‌تواند مربوط به هریک از موضوعات غیرحساس، غیروجودی و یا بی‌اهمیت باشد و یا ممکن است تلفیقی از مسائل منزلتی و مادی بوده و از اهمیت فزاینده‌ای برای سیاست‌گذاران برخوردار باشد.

ج) مدل طرح پیوستگی. روزنا در طرح پیوستگی نیز همپای طرح پیش‌نظریه بر لزوم تلفیق دو سطح و توجه به مبادلات دو حوزه داخلی و خارجی سیاست خارجی تاکید می‌کند. روزنا دو مبحث عمده را در طرح حاضر مطرح می‌نماید. در بخش اول به بررسی و توصیف ماهیت رفتار سیاست خارجی می‌پردازد و با توجه به مبدأ شکل‌گیری رفتار سیاست خارجی و نتایج آن بر محیط یا جامعه سیاسی، پویش‌های سیاست خارجی را به سه دسته رخنه‌ای، عکس‌عملی و تقلیدی تقسیم می‌کند که شرح تفصیلی این مبحث از حوصله پژوهش حاضر خارج است.^(۳) در بخش دوم روزنا به بررسی و طبقه‌بندی عوامل داخلی و خارجی تاثیرگذار بر رفتار سیاست خارجی می‌پردازد. در این قسمت وی به ۲۴ عامل داخلی و ۶ عامل منتج از محیط و سیستم بین‌الملل توجه دارد که در این مجال به بررسی عوامل داخلی ذکر شده در طرح حاضر می‌پردازیم. عوامل داخلی در چهار مقوله بازیگران و نخبگان، نهادها، نگرش‌ها و پویش‌ها خلاصه می‌شوند. (Rosenau, 1996: 52)

توجه به نقش بازیگران و سیاست‌گذاران عرصه سیاست خارجی، یکی از نقاط قوت طرح نظری روزنا است که زمینه را برای توجه به محیط روانشناختی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی کشورها فراهم آورده و ما را از افتادن به دام کلیت‌گرایی ساختاری می‌رهاند. وی اشاره می‌نماید که در این بخش باید به نقش و جایگاه مقامات اجرایی کشور، مقامات قانون‌گذاری، دیوان‌سالاران مدنی، دیوان‌سالاران نظامی، احزاب سیاسی، گروه‌های ذی‌نفوذ و گروه‌های نخبه توجه نمود. (Ibid). گابریل آلموند در بحث سیاست‌گذاران خارجی از ۴ گروه متفاوت نام می‌برد: (۱) نخبگان سیاسی که شامل رهبران منتخب، منتصب بالا و رهبران احزاب هستند. (۲) نخبگان

اداری و دیوان‌سالار که شامل اعضای متخصص دستگاه مجریه هستند. آنان به لحاظ آشنایی و ارتباط مستقیم خود با مسائل سیاست‌گذاری از قدرت خاصی برخوردارند. (۳) نخبگان ذینفع که شامل نمایندگان بخش وسیعی از گروه‌های خط‌مشی‌گرا، شامل مجموعه عظیمی از مردم می‌شود و (۴) نخبگان وسایل ارتباط‌جمعی. این بخش بر نخبگان سیاسی، دیوان‌سالاران و گروه‌های ذینفع که به انحاء مختلف از طریق وسایل ارتباط‌جمعی قصد جلب توجه مردم را دارند، مماس می‌شود. (آلموند، ۱۳۷۲: ۲۸۵)

دسته دیگری از عوامل داخلی تاثیرگذار بر سیاست خارجی مربوط به نگرش‌ها و طرز تلقی حاکم بر جامعه است. روزنا در این دسته به نقش ایدئولوژی، فرهنگ سیاسی و افکار عمومی می‌پردازد. (Rosenau, 1969: 52) هولستی معتقد است که باید از آن دسته فرضیاتی که مدعی‌اند اهداف سیاست‌گذاری خارجی و رفتار دیپلماتیک، صرفاً از واکنش افکار عمومی و فرهنگ سیاسی غالب جامعه نشأت می‌گیرد، چشم‌پوشیم. همچنین بایستی آن دسته دیگر از فرضیاتی که تصور می‌نمایند نگرش‌های سیاسی اصولاً به عنوان مجرای اساسی تعریف نمی‌شوند را نیز فراموش کرد. برای درک رابطه متقابل افکار عمومی و سیاست‌گذاری حکومتی باید تمایز زیرین را قائل شویم: (۱) چه کسی افکار را در رابطه؛ (۲) با چه مسائل؛ و (۳) در چه اوضاعی بیان می‌کند. مطالعات مربوط به طرز تلقی‌های عمومی به این نتیجه رسیده‌اند که حتماً در جوامعی که مردم سطح بالایی از تحصیلات را دارند، اکثریت قاطعی نسبت به مسائل جهانی ناآگاه، بی‌علاقه و حتی بی‌توجه بوده‌اند. برای مقاصد تحلیلی، بخش کوچکی از قشر بالایی هر جامعه را می‌توان به عنوان طبقه «آگاه» تلقی کرد. این گروه، متشکل و علاقه‌مند به مسائل می‌باشند. مسئله بعدی این است که معلوم شود در چه مواردی افکار عمومی اقشار اجتماعی مختلف، به صورت تقاضایی برای تدوین اهداف خاصی در سیاست خارجی درمی‌آید. قشر آگاه جامعه، احتمالاً در بسیاری از مسائل سیاست خارجی اظهار علاقه نموده و برای ملاحظه سیاست‌گذاران جامعه، ایده‌هایی را بیان می‌دارند. این قشر از اجتماع احتمالاً اطلاعات کافی نسبت به تعدادی از کشورها داشته و بدین واسطه، افکار مدون و راه‌حل‌هایی توجیهی نسبت به مسائل موجود دارند؛ در حالی که لایه زیرین جامعه، عموماً نسبت به مسائل بی‌تفاوت‌اند. البته نمی‌توان با ساده‌انگاری مضاعف نسبت به مسائل استدلال نمود؛ چرا که قشر زیرین جامعه (از لحاظ منافع و نه طبقه)، در مسائلی که مستقیماً بر روی



زندگی خصوصی آنان اثر می‌گذارند فعال شده و در مقابل طبقه آگاه، در برابر بیشتر مسائل از خود علاقه نشان می‌دهند، بدون آنکه سطح منافع یا دانش افراد مطرح باشد. ریموند اصطلاح مشرب^۱ را برای تعریف آمادگی‌ها و طرز تلقی‌های کلی که در یک زمان خاص بر ملتی غالب است، به کار می‌برد. مشرب به کلامی دیگر بر سیاست‌های بدیل، اثر محدودکننده دارد. هرچند که اثر این‌گونه مشرب‌ها، روی مسائل خاص مستقیم نیست. به کلام گلتونگ جامعه حوزه وسیع سیاست‌گذاری‌های مقبولی را که در میان انبوهی از سیاست‌گذاری‌های غیرمقبول قرار گرفته، تعیین می‌کند. سومین متغیر به موقعیت عمومی بیان افکار ارتباط دارد؛ انتظار ما آن است که دامنه میان افکار عمومی، مستقیماً با میزان فوریت و یا وضعیت تهدیدآمیز ارتباط داشته باشد. به هنگام بروز منازعات، مردم بیش از زمان وضعیت عادی دیپلماتیک، نسبت به امور خارجی علاقه نشان می‌دهند. با این حال در یک وضعیت بحرانی، احتمالاً افکار عمومی عامل چندان مهمی در تعریف موقعیت به حساب نمی‌آید. تحولات عارض از زمان یک بحران ممکن است آنچنان به سرعت اتفاق افتد که عامه مردم به ندرت وقت بسیج و بیان افکار خود از طریق کانال‌های نهادی - چون احزاب - را داشته باشند. (هولستی، ۱۳۷۲) سومین دسته از عوامل داخلی تاثیرگذار بر سیاست خارجی که روزنا از آن نام می‌برد، مربوط به نهادها و تشکیلات نهادی هرکشور است. بررسی نهادهای مختلف دیگر در امر سیاست خارجی منجر به تشخیص تاثیر ساختار سیاسی بر شکل‌گیری سیاست خارجی می‌شود. روزنا در این قسمت به لزوم بررسی قوای مجریه و مقننه، بوروکراسی کشوری، مؤسسات نظامی، نظام انتخابات و نظام حزبی، نقش نهادهای اجتماعی و سیستم‌های ارتباطات تاکید دارد.

در آخرین قسمت، وی به پویاها و روند سیاست‌گذاری خارجی پرداخته و به ترتیب از مراحل جامعه‌پذیری و استخدام، شکل‌گیری منافع، تجمیع منافع، سیاست‌گذاری، اعمال سیاست و همگرایی - واگرایی یاد می‌کند. (Rosenau, 1969: 52) مفهوم منافع ملی هم در تحلیل سیاسی و هم در رفتار سیاسی به کار برده می‌شود. به عنوان یک ابزار تحلیل، منافع ملی وسیله‌ای است که به شرح، توصیف و یا ارزیابی منشأ و یا بررسی شایستگی سیاست خارجی یک کشور می‌پردازد. به

عنوان یک ابزار رفتار سیاسی، منافع ملی در توجیه، تفسیح یا پیشنهاد سیاست‌ها بکار برده می‌شود. به کلامی دیگر، هر دو کاربرد متکی بر آن چیز است که بیشترین فایده را برای جامعه دارد. در هردو مفهوم، این گرایش نیز هست که معنای مورد هدف را در آن چیزی که گویا بیشترین فایده را برای امور خارجی دارد، محصور کند. (روزنا، ۱۳۷۲: ۲۴۷) با این حال نمی‌توانیم این واقعیت را انکار کنیم که درون هردولت - ملتی، افراد، گروه‌ها و طبقات مختلف علایق متفاوتی دارند. بنابراین باید این پرسش اساسی را مطرح کرد؛ سیاست و اعمال حکومت، انعکاس منافع ویژه چه کسانی است؟ اگر ما ندانیم که چگونه منافع مختلف در تصمیم واحدی تلفیق می‌شود، آن وقت نخواهیم دانست که چه سیاست خاصی نتیجه خواهد داد. باید به دنبال این باشیم که چگونه ترجیحات فردی در تصمیمات جمعی نمود پیدا می‌کند، چه کسی بر اریکه سوار است، چگونه سازش و آشتی صورت می‌گیرد و چگونه رویه‌های تصمیم‌گیری در زمان‌ها و شرایط مختلفی تغییر می‌کند، بدین صورت خواهیم توانست در خصوص آنچه دولت‌ها ممکن است انجام دهند، حرفی برای گفتن داشته باشیم. (راست و استار، ۱۳۸۱: ۲۵۷)

تصمیمات و خط‌مشی‌ها توسط افراد صاحب منصب که نقش‌های خاصی را ایفا می‌کنند اخذ و تدوین می‌شوند. نقش‌ها نیز در فضای ارزش‌هایی خاص و عرف و آیین‌های کم‌و‌بیش انعطاف‌پذیری ایفا می‌شوند. خط‌مشی‌ها تا حد زیادی تحت تاثیر نحوه استخدام دارندگان نقش‌ها و همچنین ماهیت نظامی که نقش‌ها در آن ایفا می‌شوند، قرار می‌گیرند. این عوامل بر میزان تصمیمی که افراد می‌گیرند نیز تأثیر می‌گذارد. گروه‌های اخذ تصمیم ممکن است شامل نمایندگان مجریه، مقننه و دیوان‌سالاری اداری و حتی گروه‌های ذینفع خارج از کادر اداری باشد. عضویت گروه‌ها هم به شدت تغییر می‌کند. این تغییر نه تنها به مقتضای خصوصیات آحاد کشورها بلکه حتی به مقتضای مسائل مختلف داخلی یک کشور صورت می‌گیرد. دیگر بار تکرار می‌کنیم که میزان ترکیب فوق تحت تاثیر ماهیت نظام قرار می‌گیرد. در حوزه سیاست خارجی، مسئله اطلاعات نیز بسیار حائز اهمیت است. در این حوزه اطلاعات عمده‌اً پنهان می‌شود، به‌علاوه در این حوزه، مسائل آنچنان پیچیده و به هم وابسته هستند که بسیاری از عواقب امر را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. بنابراین،

مناسبت یک سیاست‌گذاری برای موقعیتی خاص، بستگی شدید به کیفیت و کمیت اطلاعات دارد. (رینولدز، ۱۳۷۱: ۲۹۳) با نگاه به چهار دسته کلی فوق، و ۲۴ عامل داخلی یادشده به این نتیجه می‌رسیم که روزنا به دنبال بسط و عملیاتی نمودن بررسی ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای مختلف و تأثیر آن بر خط‌مشی سیاست خارجی آنان است. بنابراین می‌توان طرح پیوستگی را در ادامه طرح پیش‌نظریه و جهت عملیاتی کردن آن نگریست. از این‌رو در مقاله حاضر نیز نگارنده کوشیده است با تلفیق دو طرح فوق، نقش عوامل داخلی چین بر پیشبرد موفقیت‌آمیز سیاست خارجی و درخشش آن در عرصه بین‌المللی را بررسی کند.

۲. جست‌وجویی در منابع داخلی رفتار بین‌المللی چین؛ مقدمات داخلی

در بخش حاضر برای بررسی منابع داخلی رفتار بین‌المللی چین و نقاط مثبت آن، ساختار اقتصادی چین، ساختار سیاسی آن ذیل بررسی جایگاه نهادها و تشکیلات نهادی آن و ساختار فرهنگی و اجتماعی جامعه نیز ذیل فاکتور نگرش‌ها و در قالب بررسی فرهنگ سیاسی و عوامل موثر بر آن، بررسی می‌شود. نقش نخبگان و تصمیم‌سازان عرصه سیاست خارجی نیز به‌عنوان متغیری میانی که اساس تشریح وضع موجود بین‌المللی از یک طرف و تشریح وضعیت داخلی از طرف دیگر و در نهایت انطباق آنها و تدوین هدف‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی هرکشور را تشکیل می‌دهند، مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

۲-۱. منابع رشد اقتصادی، ساختار اقتصادی چین

پس از پایه‌گذاری جمهوری خلق چین در اول اکتبر ۱۹۴۹، نخستین اولویت دولت به بازسازی و توسعه اقتصاد ملی اختصاص یافت؛ تعیین اهداف تولید، کنترل قیمت‌ها و توزیع منابع در میان بخش‌های مختلف اقتصادی، در همین راستا توسط دولت صورت گرفت. در دهه ۱۹۵۰، بخش عمده‌ای از جمعیت چین را جامعه روستایی تشکیل می‌داد که عمدتاً به کشاورزی اشتغال داشتند. در دهه ۱۹۶۰، دولت تصمیم به هدایت کشور به سمت صنعت و صنعتی شدن گرفت؛ در نتیجه در دهه ۶۰ و ۷۰ سرمایه‌گذاری‌های عمده‌ای در بخش صنعت توسط دولت صورت گرفت. اما تا قبل از ۱۹۷۹، همه برنامه‌های اقتصادی چین توسط دولت برنامه‌ریزی و کنترل

می‌شد. در این دوران هدف حکومت خودکفایی نسبی اقتصاد چین بود و در این میان، اقدامات بخش خصوصی یا سرمایه‌گذاری خارجی جایگاهی نداشتند. در ۱۹۷۹ و با روی کار آمدن نسل جدیدی از نخبگان سیاسی، حکومت چین با تغییر رویه پیشین خود به پاره‌ای از اصلاحات اقتصادی و به امید افزایش رشد اقتصادی و ارتقاء استانداردهای زندگی روی آورد. حکومت مرکزی امکان فروش محصولات کشاورزان در بازار آزاد را فراهم کرد و انگیزه مالکیت و سود را برای آنها ایجاد نمود. علاوه بر این، دولت چهار منطقه اقتصادی در طول ساحل با هدف جذب سرمایه‌گذاری خارجی، تقویت صادرات و گسترش واردات تولیدات با تکنولوژی بالا به کشور، احداث نمود. سایر اصلاحات بعدی نیز در جهت مرکززدایی در اقتصاد به‌ویژه در امر تجارت صورت پذیرفت. کنترل اقتصادی فعالیت‌های مختلف به بخش‌های ایالتی و محلی و مطابق با اصول بازار آزاد واگذار شد. عمده تغییرات اقتصادی در سال ۱۹۹۲ و به دنبال انتشار بیانیه «اقتصاد بازار سوسیالیستی»، صورت پذیرفت. (Elwell, et.al, 2007: 4-5) در جدول زیر اصلاحات عمده صورت گرفته پس از ۱۹۷۹ و به منظور توسعه اقتصادی، به اختصار بیان می‌شود:

جدول شماره (۱). فهرست اصطلاحات عمده صورت گرفته در جهت رشد اقتصادی

۱۹۷۸: شروع سیاست «درهای باز» ^۱ که تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی را مجاز نمود
۱۹۷۹: تصمیم به تفکیک زمین‌های کشاورزی دسته‌جمعی و تخصیص آنها به خانواده‌ها، تشویق فعالیت‌های شهرستان و روستاها ^۲
۱۹۸۰: مناطق اقتصادی ویژه احداث شد
۱۹۸۴: مالکیت شخصی - با کم‌تر از ۸ مالک - تشویق شد
۱۹۸۶: قانون ورشکستگی ایالتی برای فعالیت‌های اقتصادی دولت تصویب شد
۱۹۸۷: نظام مسئولیت قراردادی برای اقدامات اقتصادی دولتی معرفی شد
۱۹۸۸: آغاز کاهش اقدامات تشویق فعالیت‌های شهرستان و روستاها
۱۹۹۰: مبادله سهام در شن زن ^۳ آغاز شد
۱۹۹۳: تصمیم به ایجاد یک «نظام اقتصاد بازار سوسیالیستی» ^۴
۱۹۹۴: معرفی قانون شرکت، امکان تبدیل رنمینبی ^۵ به ارز رایج جهانی، پایان نرخ‌های مبادله چندگانه

1. Open Door Policy
2. Township and Village EnterPrise (TVE)
3. Shenzhen
4. Socialist Market Economy System
5. Renminbi

۱۹۹۵: تغییر به شرایط قراردادی به جای استخدام دائمی در امور دولتی
۱۹۹۷: شروع طرح بازسازی بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی دولتی
۱۹۹۹: اصلاحات قانون اساسی صراحتاً مالکیت خصوصی را به رسمیت شناخت، تنظیم بیمه بیکاری
۲۰۰۱: چین به سازمان تجارت جهانی ^۱ وارد شد
۲۰۰۲: حزب کمونیست نقش بخش خصوصی را تصدیق کرد و فعالان این بخش را برای پیوستن به سیستم امنیت اجتماعی و تصمیم‌گیری در این زمینه دعوت نمود
۲۰۰۳: معرفی سیستم امنیت اجتماعی
۲۰۰۴: تصمیم به اجرای نظام اقتصاد بازار سوسیالیستی

Source: (OECD (2005), ILO (2003) in Lerais, 2006:15-6

در نتیجه پیگیری مجدانه سیاست اصلاحات اقتصادی و درهای باز، چین توانست به میانگین رشد ۹/۷ درصد سالانه تولید ناخالص داخلی در سال‌های ۲۰۰۷ - ۱۹۷۹ دست یابد. در حقیقت چین یکی از سریع‌ترین نرخ‌های رشد تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داد؛ به گونه‌ای که توانست در ۲۰۰۷، تبدیل به چهارمین اقتصاد بزرگ جهان و در ۲۰۱۱، دومین اقتصاد جهانی شود. با بررسی دقیق‌تر برنامه اصلاحات چین، متوجه می‌شویم که این کشور برنامه اصلاحات را به‌طور کلی در چهار گام اصلی پیگیری نموده که توانسته منابع رشد موفقیت‌آمیز آن را تأمین نماید: اصلاحات روستایی: چین اصلاحات خود را از مناطق روستایی شروع کرد. در سال ۱۹۷۸، حدود ۸۵ درصد جمعیت چین روستانشین بودند، در حالی که سهم این جمعیت از تولید ناخالص داخلی حدود ۳۰ درصد بود. اقتصاد روستایی به دلیل سیستم کمون دسته‌جمعی و مالکیت جمعی حاکم، در وضعیت نابسامانی قرار داشت. بنابراین اولین گام در اصلاحات روستایی، منع سیستم مالکیت جمعی بود. با پذیرش سیستم قرارداد فردی و سیاست‌های حمایت‌گرایانه کشاورزی، چین توانست در افزایش تولید غلات و کاهش فقر عملکرد موفقیت‌آمیزی را به منصفه ظهور بگذارد. به طور مثال جمعیت فقیر کشور از ۲۵۰ میلیون نفر در ۱۹۷۸، به ۲۳/۶ میلیون نفر در ۲۰۰۵ تقلیل یافت و فقط ۲/۵ درصد جمعیت روستایی در این سال زیر خط فقر قرار داشتند. در طی این اصلاحات، چین موفق شد ضمن تأمین ذخیره غذایی مورد نیاز جمعیت گسترده کشور، نیروی کار ارزان قیمت و فراوان را برای صنعتی کردن کشور بسیج نماید. (Ito & Hahn, 2010: 45)

1. World Trade Organization

اصلاح اقدامات اقتصادی دولت: هدف اصلی اصلاحات چین، تغییر سیستم سنتی آن به یک سیستم جدید بازارآزاد بود. در واقع در میان تمام برنامه‌های اصلاحات چین، عمده‌ترین اقدام اصلاح اقدامات ناکارآمد و گسترده اقتصادی دولت بود. با این حال، با توجه به اهمیت نقش اقدامات دولت در اقتصاد و دشواری تغییر سیستم، حکومت چین رویکردی تدریجی برای اصلاح این اقدامات در پیش گرفت. بدین ترتیب، دو اقدام جدی سرلوحه آغاز اصلاحات در این شاخه شد: ۱- تغییر اکثر فعالیت‌های اقتصادی دولتی در سطح خرد و میانه^۱ به فعالیت‌های غیردولتی^۲ و حفظ فعالیت‌های کلان اقتصادی در سطح دولت. ۲- ایجاد فضای رقابت در فعالیت‌های اقتصادی دولتی و طرح مالکیت اشتراکی.^(۳) در نتیجه همان‌طور که در جدول ۱ و ۲ در زیر نشان داده شده است، فعالیت‌های اقتصادی دولت دچار دگرگونی و اساسی‌های بنیادینی شده است. (Ibid, 46)

جدول شماره (۲). سهم فعالیت اقتصادی دولت در اقتصاد

	۱۹۹۰	۱۹۹۵	۲۰۰۰	۲۰۰۶
اصلاح اقدامات اقتصادی دولت				
سرمایه‌گذاری	۶۵/۶	۵۴/۴	۵۰/۱	۳۰/۰
ایجاد اشتغال	۷۵/۰	۶۶/۳	۵۶/۸	۳۳/۶

منبع: کتاب آمار سالانه چین، ۲۰۰۷-۱۹۹۳

جدول شماره (۳). منابع ارزش صنعتی ناخالص در چین (بر حسب بلیون یوان)

	۱۹۹۰	۲۰۰۶
اصلاح اقدامات اقتصادی دولت	۱۳۰۶/۴	۳۰۷۲/۸
فعالیت اقتصادی اشتراکی	۸۵۲/۳	۹۱۷/۴
بخش خصوصی	۱۲۹/۰	۶۷۲۳/۹

منبع: کتاب آمار سالانه چین، ۲۰۰۷-۱۹۹۳

* فعالیت جمعی به صنایع در سطح شهرستان‌ها و ایالات اطلاق می‌شود. بسیاری از این دسته اقدامات در اصل فعالیت خصوصی هستند اما به نام فعالیت جمعی ثبت شده‌اند.

دینامیک‌های اقدامات اقتصادی در سطح خرد و میانه: مؤثرترین بخش اصلاحات اقتصادی چین که بیشترین کمک را به رشد اقتصادی آن نمود، پیشرفت فعالیت‌های

1. Small and Medium- Sized Enterprise

2. Non- State- Owned Enterprise

اقتصادی غیردولتی است که به «بازی در خارج از سیستم» (سیستم اقتصادی برنامه‌ریزی شده دولتی) مشهور است. در سال ۲۰۰۳، کمیته دائمی کنگره ملی، قانون گسترش فعالیت‌های اقتصادی غیردولتی در سطوح کوچک و متوسط را تصویب نمود و در ۲۰۰۵، شورای دولتی نیز سندی را به منظور تشویق به توسعه فعالیت خصوصی به تصویب رساند. با این حساب، فعالیت‌های اقتصادی کوچک و متوسط که عمدتاً در دست سرمایه‌گذاران خصوصی بود، به سرعت در سطح شهری و روستایی رشد نمود. در حال حاضر، ارزش افزوده شرکت‌های خصوصی حداقل نیمی از کل ارزش افزوده اقتصاد را در چین به خود اختصاص داده است.

جدول شماره (۴). بخش خصوصی در مقابل بخش عمومی؛ درصد ارزش افزوده

۲۰۰۳	۲۰۰۱	۱۹۹۱	
۵۹/۲	۵۵/۵	۵۱/۵	بخش خصوصی
۴۰/۸	۴۴/۵	۴۸/۵	بخش عمومی
۳۳/۷	۲۵/۷	۳۷/۱	کنترل شده دولتی

Source: EOCED(2005)

گشایش بازار: گشایش بازار به‌عنوان یکی از سیاست‌های مهم اصلاحات، نقش قابل توجهی در حفظ پویایی اقتصادی چین ایفا نموده است. چین با اتخاذ سیاست گشایش بازار دو اقدام را پذیرفته است: ۱- کاهش حفاظت از بازار - کاهش تعرفه‌ها و پیوستن به سازمان تجارت جهانی و ۲- معرفی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۱ با گشایش بازار. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی، مجبور به رقابت با فعالیت‌های اقتصادی دولت در بازار چین شد که منجر به پرورش کارآمدی اقتصادی گردید. در بازارهای خارجی نیز صادرکنندگان چینی ناگزیر از رقابت با شرکای بین‌المللی بودند.

۲-۲. نقش سرمایه، نیروی کار و سایر عوامل در رشد اقتصادی

اقتصاددانان بر این عقیده هستند که خروجی اقتصادی با افزایش ورودی‌های اقتصادی - یعنی سرمایه مادی و انسانی - تقویت می‌شود. همچنین افزایش تولید - به‌طور مثال با تقویت کیفیت و کارآمدی، استفاده از تکنولوژی‌های پیشرفته و

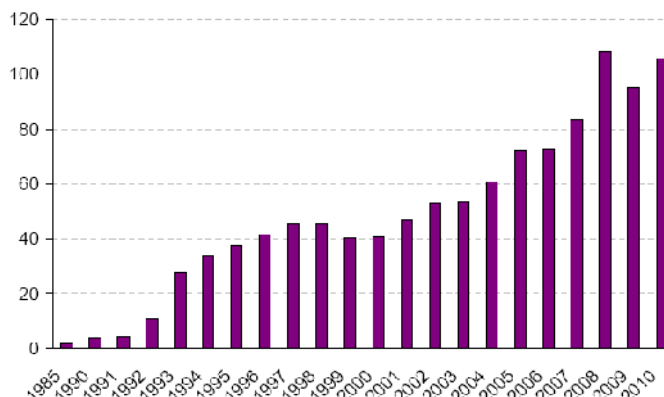
1. Foreign Direct Investment

مدیریت صحیح - نیز می‌تواند به رشد و شکوفایی اقتصادی کمک نماید. در بخش قبلی به سیاست‌های کلی چین در مورد اصلاحات و پیشرفت اقتصادی اشاره شد. در بخش حاضر به بررسی فاکتورهای تأثیرگذار بر اقتصاد چین می‌پردازیم.

نقش سرمایه. اقتصاددانان در بررسی رشد اقتصادی چین، بیش از هر چیز به نقش تعیین‌کننده سرمایه مادی توجه می‌نمایند. این سرمایه از طریق ذخایر داخلی گسترده و سرمایه‌گذاری خارجی تأمین می‌شود: ۱) سرمایه داخلی، چین به لحاظ تاریخی همواره از ذخایر مادی عظیمی برخوردار بوده است. در زمان شروع اصلاحات در ۱۹۷۹، سهم سرمایه داخلی از تولید ناخالص داخلی، ۳۲ درصد بود. عمده این ذخایر که توسط فعالیت‌های اقتصادی دولت حاصل شده بود، برای سرمایه‌گذاری داخلی مورد استفاده قرار می‌گرفت. اصلاحات اقتصادی که شامل مرکززدایی از تولید اقتصادی می‌شد، منجر به رشد سرمایه داخلی چین گردید. در نتیجه سهم ذخایر داخلی چین از تولید ناخالص داخلی به ۵۳/۹ درصد در سال ۲۰۱۰ صعود کرد و توانست بیشترین میزان سرمایه داخلی در سطح جهانی را به خود اختصاص دهد. طبیعتاً افزایش ذخایر داخلی، فرصت‌های سرمایه‌گذاری داخلی، ایجاد اشتغال و رشد تولید را فراهم می‌آورد. (Gouli, 2010) نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، اصلاحات اقتصادی چین و پویایی آن در تجارت و سرمایه‌گذاری و نیروی کار ارزان و فراوان، منجر به سرازیر شدن موج سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به کشور از اوایل دهه ۱۹۹۰ شد. سرمایه‌گذاری خارجی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع اهداف تولیدی چین و رشد اقتصادی آن تلقی می‌شود. بر طبق برآوردهای دولت چین در سال ۲۰۰۷، ۲۸۶۰۰۰ شرکت با سرمایه خارجی در چین فعال بودند که این تعداد توانستند بیش از ۴۲ میلیون فرصت شغلی ایجاد کرده و ۳۱/۵ درصد از ارزش ناخالص صنعتی کشور را به خود اختصاص دهند. براساس آمار اعلام شده، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین از دو میلیارد دلار در ۱۹۸۵، به ۹۲ میلیارد دلار در ۲۰۰۸ و ۱۰۶ میلیارد دلار در ۲۰۱۰ رسیده است. بنا به گفته کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل در سال ۲۰۰۹، چین پس از آمریکا دومین کشور دریافت‌کننده بیشترین میزان سرمایه‌گذاری خارجی است. نمودار ۳-۱ جریان‌های ورود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به چین را به تفکیک سال نشان می‌دهد. (Marrison,

2011: 9)

نمودار شماره (۱). جریان‌های سالانه ورودی FDI به چین، بر حسب میلیارد دلار



Source: United Nations Conference on Trade and Investment and Invest and Chinese Ministry of Commerce.

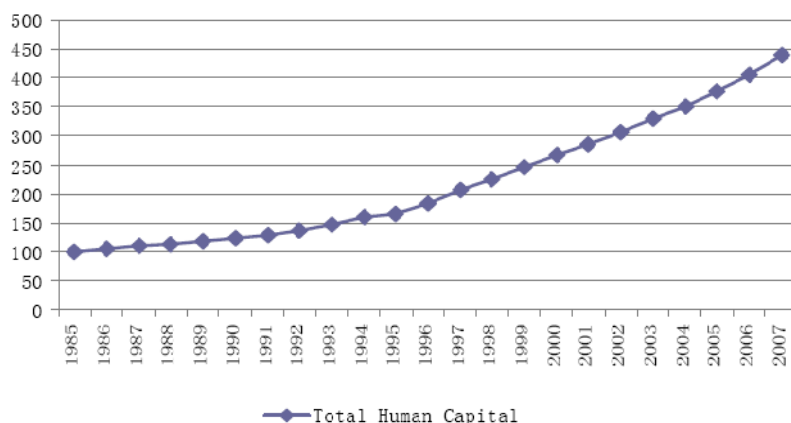
سرزمین چین به دو دلیل مهم بستر مناسبی برای سرمایه‌گذاری خارجی محسوب می‌شود؛ ۱- نیروی کار فراوان و ارزان برای تولید و صادرات، ۲- بازارهای داخلی گسترده که امکان تولید و فروش را با کم‌ترین هزینه برای تولیدکنندگان به ارمغان می‌آورد. مضاف بر این، سیاست دوستانه چین در جذب سرمایه خارجی و تسهیلات ویژه آن، چین را تبدیل به سرزمینی جذاب برای سرمایه خارجی نموده است. حضور در یک کشور عموماً همراه با تکنولوژی، مدیریت، اصلاح فعالیت‌های اقتصادی دولت، گسترش مهارت‌های نیروی کار، ایجاد اشتغال، کاهش فقر و در نهایت رشد تولید و درآمدزایی. علاوه بر موارد فوق، حجم گسترده سرمایه‌گذاری خارجی در چین، انتقال اقتصاد چین به سیستم بازار را سرعت بخشیده است. (Ito&Hahn, 2010: 52)

نیروی کار؛ سرمایه انسانی. نقش سرمایه انسانی به عنوان یکی از فاکتورهای تعیین‌کننده رشد ملی، غیرقابل اجتناب است. برطبق آخرین تعریف ارائه شده از سوی سازمان توسعه و همکاری اقتصادی^۱، سرمایه انسانی شامل دانش، مهارت و شایستگی افراد است که منجر به تولید رفاه شخصی، اجتماعی و اقتصادی می‌شود. نقش سرمایه انسانی در معجزه اقتصادی چین و نرخ رشد قابل توجه آن، بسیار مهم است. نتایج مطالعات مختلف نشان داده است که سرمایه انسانی، تأثیری قابل توجه بر افزایش قابلیت تولید و کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای در چین داشته است. در

1. Organization for Economic Co-operation and development (OECD)

علم اقتصاد روش‌های گوناگونی برای بررسی سرمایه انسانی و ارزش‌گذاری آن وجود دارد. رویکرد درآمدمحور جرجنسون و فرامنی، رویکرد هزینه‌محور کندریک و رویکرد شاخص‌محور از جمله این روش‌ها است. هایزنگ لی و همکارانش از روش درآمدمحور برای بررسی سرمایه انسانی چین و تأثیر آن بر رشد اقتصادی بهره برده‌اند. وی در این تحقیق به تخمین سرمایه انسانی چین در سطح ملی به تفکیک جنسیت و تفکیک سرمایه انسانی شهری و روستایی در بازه زمانی ۲۰۰۷ - ۱۹۸۵ پرداخته است. براساس نتایج حاصله کل سرمایه انسانی کشور از ۲۶/۹۸ میلیارد یوان در ۱۹۸۵، به ۱۱۸/۷۵ میلیارد یوان در ۲۰۰۷ رسیده است. نرخ رشد سالانه از ۵/۱۱ درصد در بازه ۱۹۹۴ - ۱۹۸۵ به ۷/۸۶ درصد در بازه ۲۰۰۷ - ۱۹۹۵ رسید. سرانه سرمایه انسانی نیز از ۲۸/۰۴۴ یوان در ۱۹۹۸، به ۱۰۸/۴۶۲ یوان در ۲۰۰۷ رسید. نرخ رشد سالانه سرانه سرمایه انسانی از ۳/۹ درصد در بازه ۱۹۹۴ - ۱۹۸۵، به ۷/۵ درصد در بازه ۲۰۰۷ - ۱۹۹۵ رسید. (متوسط نرخ رشد سالانه در بازه ۲۰۰۷ - ۱۹۹۵، برابر با ۶/۷۸ درصد و متوسط سرانه سرمایه انسانی در این بازه نیز ۶/۲۵ است). این آمار نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر، رشد سرمایه انسانی عموماً به واسطه فاکتورهایی چون پیشرفت‌های تحصیلی و آموزشی و نه صرف رشد جمعیت، محقق شده است. (Li et al, 2003: 3)

نمودار شماره (۲). کل سرمایه انسانی چین (۱۹۸۵ - ۲۰۰۷)



چین بعد از ۱۹۹۰، تلاش گسترده‌ای را برای تحصیل‌کردگان چینی در خارج از

کشور شروع کرده است. این اقدامات شامل تشویق این افراد به کار در زمینه تجارت در چین و مدیریت تجاری و همچنین استخدام آنها در دانشگاه‌های برتر کشور و رده‌های مدیریتی دولت است. تشویق دانشجویان تحصیل کرده در خارج از کشور به بازگشت به وطن و مدیریت تجارت در چین، نشان از تغییر شرایط اجتماعی در این کشور دارد و باور حکومت مبنی بر اینکه سرمایه انسانی تحصیل کرده در خارج از کشور، با دسترسی به دانش و تکنولوژی می‌تواند منجر به دستیابی چین به سرمایه جهانی شود، است. در همین راستا در سال ۱۹۹۲، حکومت مرکزی چین سه اصل را در مورد دانشجویان چینی خارج از کشور به تصویب رساند: ۱- حمایت از تحصیل در خارج از کشور، ۲- تشویق دانشجویان چینی در خارج از کشور به بازگشت به وطن و ۳- از میان بردن محدودیت‌های حاکم بر رفت و آمد این افراد به چین و محل تحصیلشان. در سال‌های پس از تصویب این قانون، دولت حمایت‌های مالی گوناگونی را به آن دسته از دانشجویان تحصیل کرده در خارج از کشور پیشنهاد نمود که حاضر به بازگشت به چین و خدمت به وطن در کوتاه‌مدت یا بلندمدت بودند. با توجه به اینکه این افراد ترجیح می‌دهند که پس از بازگشت به کشور، در بخش تجارت غیردولتی و فعالیت‌های اقتصادی خصوصی فعال باشند، دولت بیش از ۶۰ پارک تجاری برای کمک به این افراد جهت راه‌اندازی فعالیت‌های جدید، تأسیس نمود. در نتیجه این اقدامات تا سال ۲۰۰۳، دانشجویان بازگشته به کشور حدود ۵۰۰۰ شرکت با ارزش تولید ۳/۷ میلیارد دلار تأسیس کردند که عمدتاً با بهره‌گیری از تکنولوژی سطح بالا صورت گرفته بود. (Pan, 2010)

نیروی تولید و تکنولوژی. به طور کلی سه فاکتور عمده در رشد اقتصادی کشورها دخیل است: نیروی کار، جذب و تجمع سرمایه و افزایش نیروی تولید و کارآمدی. تئوری و تجربه نشان می‌دهد که سهم و نقش نسبی هر یک از این عوامل، در مراحل مختلف توسعه تغییر می‌کند. در مرحله اول ضمن عدم تغییر دستمزدها و حفظ نیروی تولید و کارآیی در همان سطوح قبلی، نیروی کار اضافی از بخش روستایی - کشاورزی به بخش صنعتی جذب می‌شود. (فرایند جذب نیروی کار حاشیه‌ای) در مرحله بعدی، این نیروی کار به سمت بخش‌های صنعتی جدید با

قابلیت تولید و کارآیی بیشتر سوق داده می‌شود و هم‌زمان بر افزایش قابلیت تولید و بهره‌وری در بخش کشاورزی نیز تاکید می‌شود و دستمزدها نیز در هر دو بخش افزایش می‌یابد. (استفاده مفید از نیروی کار حاشیه‌ای) جذب سرمایه در مرحله اول، نقش حمایت‌کننده و در مرحله دوم نقش هدایت‌کننده را به عهده دارد. در مرحله سوم افزایش نیروی تولید و گسترش کارآمدی، عامل مهم رشد به حساب می‌آید. قابلیت تولید اگرچه به نیروی کار و میزان جذب سرمایه بستگی دارد، اما در نهایت با قابلیت ابداع و ابتکار و توسعه تکنولوژیک میسر می‌شود. (Nayyar, 2011: 253)

در بخش‌های قبلی به نقش نیروی کار و سرمایه و تأثیر آن بر رشد اقتصادی چین پرداختیم. اقتصاددانان معتقدند که افزایش نیروی تولید و بازدهی نیز یکی دیگر از عوامل مهم رشد اقتصادی سریع چین بوده است. افزایش بازدهی تولید با بازتوزیع و تخصیص مجدد منابع در میان بخش‌های مختلف اقتصاد، مرکززدایی از اقتصاد، رشد فعالیت‌های اقتصادی غیردولتی، رشد رقابت و از همه مهم‌تر ورود تکنولوژی با جریان‌های FDI به چین میسر شده است. اگرچه چین هنوز در مورد صنایع با تکنولوژی سطح بالا از کشورهای توسعه یافته عقب است، اما این صنایع به سرعت در چین در حال رشد است. سهم ارزش افزوده این صنایع در تولیدات کشور از ۶/۲ درصد به ۹/۳ درصد در بازه زمانی ۲۰۰۳ - ۱۹۹۵ ارتقاء یافته است و به ایتالیا (با ۹ درصد) و آلمان (با ۱۱ درصد) نزدیک شده است. با توجه به کاستی‌های تکنولوژیک، چین به دنبال واردات تکنولوژی سطح بالا به کشور بوده است و در این راستا مهم‌ترین سازوکاری که حکومت چین به کار گرفته است، جذب تکنولوژی از طریق تشویق به سرمایه‌گذاری خارجی در بخش تکنولوژی پیشرفته است. در نتیجه، در حال حاضر شرکت‌های خارجی نقش بسیار مهمی در صنایع تکنولوژیک چین بازی می‌کنند و تقریباً نیمی از آن در دست این شرکت‌ها است. (Lerais, 2006: 29)

در آغاز پیشرفت و توسعه چین برپایه واردات تکنولوژی و سرمایه از طریق سرمایه خارجی بود که فرصت رشد سریع آن را فراهم آورد. این شرکت‌های خارجی عمده تولیدات خود را به بازار جهانی صادر می‌کنند. اخیراً با رشد و توسعه بازار داخلی و بالا رفتن سطح تکنولوژی در بخش‌های مختلف اقتصادی، به‌ویژه در

بخش فناوری اطلاعات و ارتباطات، چین به شکل جدیدی از پیشرفت برپایه نیروی تولید و توان تکنولوژیک بومی تکیه نموده است. از این رو رئیس‌جمهور هوجین تائو، در کنفرانس ملی علم و تکنولوژی در سال ۲۰۰۵، در پکن اعلام نمود که هدف، تبدیل چین به ملتی مبتکر و خلاق در طی ۱۵ سال آتی است.

۲-۳. اندازه اقتصاد چین، نتایج اصلاحات اقتصادی

از زمان اعلام اصلاحات اقتصادی، اقتصاد چین به طور چشمگیری سریع‌تر از دوران پیش از اصلاحات رشد نموده است. در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۸، متوسط رشد سالانه تولید ناخالص داخلی برابر با ۵/۳ درصد بوده است، اما در دوران پسا اصلاحات در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ - ۱۹۷۹، متوسط رشد ۹/۷ درصد شده است. جدول ۴ متوسط رشد را در سال‌های مختلف نشان می‌دهد. (Elwell et al, 2007: 5)

جدول شماره (۵). متوسط نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی در چین

دوره زمانی	متوسط رشد سالانه GDP
۱۹۶۰-۱۹۷۸ (دوران پیش از اصلاحات)	۵/۳
۱۹۷۹-۲۰۰۵ (پس از اصلاحات)	۹/۷
۱۹۹۰	۳/۸
۱۹۹۱	۹/۳
۱۹۹۲	۱۴/۲
۱۹۹۳	۱۴/۰
۱۹۹۴	۱۳/۱
۱۹۹۵	۱۰/۹
۱۹۹۶	۱۰/۰
۱۹۹۷	۹/۳
۱۹۹۸	۷/۸
۱۹۹۹	۷/۶
۲۰۰۰	۸/۴
۲۰۰۱	۸/۳
۲۰۰۲	۹/۱
۲۰۰۳	۱۰/۰
۲۰۰۴	۱۰/۱
۲۰۰۵	۹/۹
۲۰۰۶	۱۱/۱
۲۰۰۷	۱۴/۲
۲۰۰۸	۹/۶
۲۰۰۹	۹/۲
۲۰۱۰	۱۰/۳
۲۰۱۱	۹/۶

Source: www.IMF.org

۳. ساختار سیاسی چین

۳-۱. نهادهای سیاسی عمده جمهوری خلق چین

بررسی ساختار قدرت و سلسله مراتب حاکم بر آن، این امکان را فراهم می‌آورد که نقش سیاست‌گذاران بر شکل‌گیری سیاست خارجی را بهتر تبیین نماییم. این مسئله به‌ویژه در مورد کشورهایی که از سیستم سیاسی توتالیتر و بسته‌ای برخوردارند، اهمیت دوچندان می‌یابد؛ چه نقش رهبران در رژیم‌های بسته که تصمیمات توسط افراد اقلیتی در سطح بالا اتخاذ می‌شود، بیشتر است از رژیم‌های باز که در آن نیروهای دیگر، نظیر احزاب و افکار عمومی وجود دارند. قانون اساسی چین از زمان تأسیس آن در ۱۹۴۹ تاکنون، ۴ بار مورد اصلاح قرار گرفته است. براساس آخرین تغییرات صورت گرفته در سال ۱۹۸۲، هفت ارگان حکومتی عمده ساختار سیاسی چین را برپا می‌دارند. این نهادها عبارتند از: حزب کمونیست چین؛^۱ مجلس ملی نمایندگان خلق (مجلس نمایندگان)؛^۲ کنفرانس مشورتی - سیاسی خلق؛^۳ ریاست جمهوری؛ شورای دولتی؛^۴ دیوان عالی خلق؛ و ارتش آزادی‌بخش خلق.^۵ (کشمیری، جزوه درسی سیاست و حکومت در چین، پاییز ۱۳۹۰)

براساس تقسیم‌بندی روزنا، ارگان‌های عمده ریاست جمهوری و شورای دولتی، همچنین دولت‌های محلی در سطح استان‌ها و وزارتخانه‌ها به عنوان قوه مجریه و بوروکراسی کشوری تقسیم می‌شوند. قانون‌گذاری نیز توسط ارگان مجلس ملی نمایندگان، کنفرانس مشورتی - سیاسی خلق و حزب کمونیست صورت می‌گیرد. نظام حزبی کشور نیز تک‌حزبی و برپایه اقتدار حزب کمونیست چین به پیش می‌رود و مؤسسات نظامی به عنوان یکی دیگر از نهادهای تأثیرگذار ذیل نقش ارتش آزادی‌بخش خلق ایفای نقش می‌نمایند.

با بررسی نهادهای سیاسی عمده چین، به پیچیدگی روابط قدرت موجود میان

1. Chinese Communist Party (CCP)
2. National People Congress (NPC)
3. Chinese People Political Consultive Conference
4. State Council
5. The People Liberation Army



ارکان مختلف حکومتی پی می‌بریم. حزب کمونیست چین به‌عنوان عالی‌ترین نهاد تصمیم‌گیرنده بر عمده سیاست‌گذاری‌ها، از جمله سیاست‌گذاری خارجی اشراف دارد. در حال حاضر، کمیته دائمی دفتر سیاسی حزب با ۹ عضو، حلقه قدرت اصلی حزب را تشکیل می‌دهد. این اعضاء شامل دبیرکل حزب که مقام ریاست‌جمهوری کشور را نیز دارا است، رئیس کنگره ملی، نخست‌وزیر و رئیس کمیته ملی کنفرانس مشورتی - سیاسی خلق می‌باشد. در واقع حزب کمونیست و ساختار حکومت به موازات یکدیگر و یا به بیانی بهتر منطبق بر یکدیگر عمل می‌کنند. اقتدار گسترده حزب، به ویژه قدرت اعضای کمیته دائمی دفتر سیاسی آن، حزب را در مرکز انتقادات سیاسی وارده قرار داده است. با این حال، در بررسی بیشتر عملکرد این حزب نکات قابل توجهی به دست می‌آید. در سال‌های پس از ۱۹۷۹، حزب کمونیست همواره مهم‌ترین رهبر برنامه اصلاحات اقتصادی کشور بوده و توانسته است توانایی خود را در تحقق اهداف اصلاحات نشان دهد. نهادینه شدن نوعی مصلحت‌گرایی به جای جزم‌اندیشی ایدئولوژیک، بر نظام فکری نخبگان حزبی پس از دنگ شیائوپینگ و تبدیل هدف اصلاحات اقتصادی و توسعه کشور به راهبرد کلان حزب، از مواردی است که منجر به کارایی حزب شده است. کنترل روند و سرعت اصلاحات بازار توسط حزب از دلایلی است که روند اصلاحات در چین را نسبت به سایر کشورهای جهان، همچون کشورهای اروپای شرقی، موفقیت‌آمیزتر نموده است. (Heberer & Schuber, 2006)

سازوکارهای درونی ویژه حزب نیز یکی دیگر از مواردی است که به کارایی حزب در راه توسعه اقتصادی کمک می‌کند. بروز حادثه میدان تیان‌آنمن^۱ در ۱۹۸۹^(۴) و سقوط ناگهانی اتحاد جماهیر شوروی، به عنوان زنگ خطری برای مشروعیت نظام تلقی شد و لزوم توجه به اصلاحات سیاسی را مجدداً در دستورکار حزب قرارداد. (پیشتر در دوران دنگ شیائوپینگ اصلاحات سیاسی مطرح شده بود) در همین راستا حزب آغاز به اجرای اصلاحات سیاسی با هدف تقویت ساختار حزب و توان حکمرانی آن نمود. این اصلاحات شامل افزایش دموکراسی درون‌حزبی،

1. Tiananamen

گسترش محتاطانه مشارکت سیاسی در سطح انتخابات محلی، تقویت نقش قانون در امر سیاست و تنظیم روابط سطوح مرکزی و محلی و روابط دولت و حزب با یکدیگر است.

در سال ۲۰۰۴، رهبری حزب از لزوم گسترش نظارت‌ها بر عملکرد مقامات حزب در سطوح مختلف، به منظور مقابله با فساد در درون حزب سخن گفت. گزارش هوجین تائو به هفدهمین کنگره حزب نیز بر گسترش حقوق دموکراتیک مردم مبنی بر نظارت بر کادر محلی تأکید داشت. در این میان تصویب بخشنامه آزادی اطلاعات در آوریل ۲۰۰۷، بزرگ‌ترین گام در راستای افزایش شفافیت بود. حتی کنگره ملی نیز همچون سابق به تصویب بی‌چون و چرای تمامی لوایح پیشنهادی از سوی شورای دولتی نمی‌پردازد و در مواردی عملکرد آن نشان از تصمیم‌گیری مستقل دارد. (مثل قانون دارایی و قانون ضدانحصارگرایی) سرانجام در فوریه ۲۰۰۸، چین اولین گزارش رسمی خود^۱ مبنی بر ارتقاء نقش قانون را با تأکید بر ایجاد سیستم قانونی مدرن در کشور به تصویب رساند. در این گزارش، تأکید شده است که چین قصد کپی‌برداری از سیستم‌های قانونی بیگانه را ندارد و سعی می‌کند شرایط اجتماعی - فرهنگی کشور را در این راه الگوی خویش قرار دهد. (Petersoninstitute, 2007) عملکرد سیاسی حزب در گذشته براساس ایده سیاست غیررسمی بیزانتین^۲ استوار بوده است. اما امروز مقامات بلندپایه حزب پی برده‌اند که کارایی و سازماندهی حزب و حفظ آرمان‌ها و اهداف آن تنها در گرو افزایش دموکراسی درون‌حزبی خواهد بود. همان‌گونه که یوکیپینگ،^۳ مشاور هوجین تائو و از نظریه‌پردازان عمده حزب می‌گوید: «بدون دموکراسی دورن حزبی، صحبت از دموکراسی در جامعه چین، سخنی لغو و میان تهی است».

در حال حاضر، همه اعضای حزب در هر سطحی باید به تصمیمات مهم اتخاذی در حوزه خود رأی بدهند و کمیته‌های دائمی سطوح مختلف نیز باید گزارش کار سالانه را از بخش‌های زیربط دریافت نمایند. بخشنامه‌هایی که تشکیل

1. White Paper
2. Byzantine
3. Tu Keping



کنگره‌های حزب، عزل و نصب‌ها و غیره را کنترل می‌کند، به رسمی کردن رویه‌های حزب و کاهش سلطه رهبران بر آن و در نتیجه گسترش دموکراسی درون‌حزبی کمک می‌نماید. در همین راستا و برای گسترش شفاف‌سازی از رویه‌های درون‌حزبی، رسانه‌های چین جلسات دفتر سیاسی حزب را مستقیماً گزارش می‌دهند.

هو جین تائو، رئیس‌جمهور فعلی جمهوری خلق چین را می‌توان متولی اصلی گسترش دموکراسی درون‌حزبی در دوران حاضر نامید. حضور وی در رأس قدرت از سال ۲۰۰۴، منجر به این شده است که تمایل مردم به مقوله دموکراسی نیز افزایش یابد. همان‌گونه که در سند ساختار دموکراسی سیاسی در چین، منتشر شده در ۱۹ اکتبر ۲۰۰۵، توسط شورای دولتی آمده است، این کشور به دنبال نوعی دموکراسی سوسیالیستی منطبق با شرایط چین^۱ است. حزب کمونیست با رد رویه یکسان مدرنیزاسیون و دموکراتیزاسیون برای همه کشورها، روندی ترکیبی از مارکسیسم، توأم با اندیشه‌های غربی و تفکرات چین باستان را که در سنخیت با شرایط سیاسی - اقتصادی چین معاصر باشد، پذیرفته است. (Lerais, 2006)

افزون بر موارد فوق، دیدگاه مردم چین نسبت به دموکراسی و انتظاری که از آن دارند نیز باید مورد توجه واقع شود. در حالی که هدف دموکراسی غربی حفظ آزادی‌های سیاسی و مدنی برای همه افراد است، در نگاه مردم چین، دموکراسی نوعی ساختار حکومتی برای تسهیل توسعه اقتصادی است. بنابراین، برای مردم چین دموکراسی نام دیگر دولت قوی است. زمانی که دموکراسی نتواند به موفقیت و قدرت ملت بیانجامد، نخبگان سیاسی و روشنفکران چینی، بدون تردید به دنبال آلترناتیوی دیگر می‌گردند. (He&Feng, 2008) ساختار سیاسی حاکم‌بر جامعه و حزب کمونیست نیز به دلیل موفقیت عملی خویش در پیشبرد برنامه اصلاحات، از مقبولیت لازم در میان مردم برخوردار است. هماهنگی موجود میان عملکرد دولت مرکزی و دولت‌های محلی، یکی از نقاط قوت دیگر ساختار سیاسی جمهوری خلق چین است. در کشوری با بیش از ۱/۴ میلیارد نفر و ده‌ها هزار دولت و حاکمیت در

سطوح محلی، برخورداری از سیاستی هماهنگ و اداره موثر جامعه، امری شگفت
تلقی می‌شود. (Martin, 2010: 18)

۲-۳. نخبگان؛ بازیگران و سیاست‌گذاران عرصه سیاست خارجی

در بررسی نقش نخبگان در سیاست خارجی، باید به مقولاتی نظیر رژیم سیاسی و ساختار آن توجه نمود؛ چه نقش رهبران در رژیم‌های بسته که تصمیمات توسط افراد اقلیتی در سطح بالا اتخاذ می‌شود، بیشتر است از رژیم‌های باز که در آن نیروهای دیگر نظیر احزاب و افکار عمومی نیز حضور دارند و یا موضوع دیدگاه نخبگان به نظام بین‌الملل، که متاثر از نظام اعتقادی آنان است، بسیار حائز اهمیت است و بر روند سیاست‌گذاری‌ها تاثیر می‌گذارد. با توجه به توضیحات ارائه شده در بخش بررسی ساختار سیاسی، اهمیت نقش نخبگان چین، در تدوین و پیشبرد سیاست خارجی مشخص شد. در این میان نخبگان حزبی از اهمیت بسزایی برخوردارند.

جمهوری خلق چین از زمان تاسیس آن در ۱۹۴۹ تاکنون، چهار نسل از رهبران کشوری را تجربه کرده است. نسل اول در فاصله سال‌های ۱۹۷۶ - ۱۹۴۹ با محوریت مائو زدنگ، نسل دوم در سال‌های ۱۹۹۲ - ۱۹۷۶ با محوریت نقش اصلاح‌گر بزرگ چین، دنگ شیائوپینگ، نسل سوم در سال‌های ۲۰۰۳ - ۱۹۹۲ و دوران ریاست جمهوری جیانگ زمین و نسل چهارم که رهبران معاصر چین را تشکیل می‌دهند، از سال ۲۰۰۳ به بعد با محوریت هوجین تائو، رئیس‌جمهور چین را شامل می‌شود. (Wikipedia.org) تسلط دنگ شیائوپینگ بر حزب کمونیست و دولت برآمده از انقلاب ۱۹۴۹ را می‌توان مرحله‌ای مهم در روند دگرذیسی این دولت دانست؛ زیرا مسیر حرکت آن در دو حوزه داخلی و خارجی از این مقطع به بعد دچار دگرگونی شد. دنگ در چهارچوب برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز، مسیر حرکت جدید دولت برآمده از انقلاب را ترسیم کرد. همان‌گونه که از عنوان این برنامه پیداست، دنگ به عنوان رهبری که زندگی سیاسی خود را با حزب کمونیست آغاز کرده و در متن دولت انقلابی تداوم بخشیده بود، اصلاح در داخل و تغییر در سیاست خارجی را مکمل و مقوم هم می‌دانست. در واقع در این دوران،



پیرامون دو مسئله مهم میان نخبگان چین با محوریت دنگ اجماع حاصل شد: ۱. ارتقای موقعیت چین در عرصه بین‌المللی و حرکت به سمت کسب موقعیت قدرتی بزرگ در این عرصه، برپایه اقتصادی پیشرفته میسر خواهد بود؛ و ۲. توسعه اقتصادی جز در متن و بطن جهان و برخورداری از اتصالات مستحکم با اقتصاد جهانی امکان‌پذیر نیست. نسل سوم رهبران چین به ریاست جمهوری جیانگ زمین نیز ادامه‌دهنده راه دنگ بودند و در دو مولفه اصلی با دنگ دیدگاه مشترکی داشتند: ۱- تعهد کامل به اصلاحات اقتصادی و نه سیاسی و ۲- تعهد کامل به حفظ حکومت حزب کمونیست چین. (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۹)

با توجه به بسته بودن ساختار سیاسی جمهوری خلق چین و عدم گردش آزادانه نخبگان در این سیستم، کارگزار اصلی سیاست خارجی در این کشور گروه‌های حاکم و با توجه به توضیحات گفته شده در باب ساختار سیاسی، حزب کمونیست چین تلقی می‌شود. نخبگان چین به‌عنوان متولیان تغییر در جامعه چین و سیاست خارجی، نوع رفتار سیاست خارجی چین را تغییر داده و آن را از زمره مسائل منزلتی به مسائل مادی منتقل نمودند. در دوران پس از اصلاحات، تحول بزرگی در نظام فکری نخبگان حاکم حاصل شد؛ با حرکت از جزماندیشی ایدئولوژیک به مصلحت‌گرایی، امروزه دیگر رهبران حاکم بر چین، تعلق خاطر ضعیفی به ایده‌ها و آموزه‌های ایدئولوژی مائوئیسم از خود نشان می‌دهند. سخنان و گفته‌های اینان گویای گرایش به سوی حل معضلات جامعه به هر طریق ممکن است. اینان خود را میان الزامات ایدئولوژیک از یک طرف و منافع اقتصادی و ملی از طرف دیگر، قرار نمی‌دهند و حاضر نیستند به خاطر پایبندی به اعتقادات گذشته، زیان جبران‌ناپذیری همچون دوران حکومت مائو به کشور وارد آورند. کلام مشهور دنگ، حقیقت را در واقعیت بجوید، آرمان‌گرایی را پیش از پیش در برابر واقع‌گرایی بی‌ارزش کرده است. حرکت به سمت جوانب مادی قدرت که برپایه ابزارهای متعارف نظیر ابزار اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک است، به جای قدرت معنوی که برپایه ایدئولوژی بنا شده است، از دیگر تغییرات صورت پذیرفته از نسل دوم رهبران جمهوری خلق چین به بعد می‌باشد. (بابائی، ۱۳۷۴: ۳۲۴)

علاوه بر اینکه نخبگان چینی متولیان اصلی تغییر در رویکرد سیاسی کشور در

درون و برون جامعه چین بودند، وظیفه بررسی مداوم شرایط داخلی و بین‌المللی، تخمین مقدرات و محذورات و شکل‌دهی به سیاست‌خارجی را به‌عهده دارند. به‌عبارتی نخبگان حاکم (به‌عنوان دستگاه تصمیم‌گیری)، در نقش عوامل واسطی ظاهر می‌شوند که با درک سنتز موجود میان شرایط مثبت و منفی داخلی، خروجی سیاست خارجی را ترسیم می‌نمایند.

۴. ساختار اجتماعی

یکی از مولفه‌های داخلی تاثیرگذار بر شکل‌گیری سیاست خارجی کشورهای مختلف، وضعیت اجتماعی - فرهنگی جامعه و نگرش‌های حاکم بر آن است. بنا به تعریف کمبرت و همکارانش نگرش عبارت است از یک روش نسبتاً ثابت در فکر، احساس و رفتار نسبت به افراد، گروه‌ها و موضوع‌های اجتماعی مختلف. (کجیاف و ترکان، ۱۳۸۷: ۴۹) طبق نظر فریدمن، نگرش نظامی‌ای با دوام است که شامل یک عنصر شناختی، یک عنصر احساسی و یک تمایل به عمل می‌شود. (کریمی، ۱۳۸۵) امروزه صاحب‌نظران مفهوم نگرش را یکی از مهم‌ترین مفاهیم مطرح در عرصه روانشناسی اجتماعی تلقی می‌کنند؛ چرا که شناخت آن اهمیت قابل توجهی در درک رفتار اجتماعی جوامع دارد. فرهنگ سیاسی شکل گرفته در سطح جامعه و افکار عمومی برآمده از آن، بخشی از این نگرش‌ها را شامل می‌شود.

۵. فرهنگ سیاسی

۵-۱. جامعه هماهنگ^۲ چینی

در جامعه امروز چین، در میان توده مردم و نخبگان سیاسی کشور بیش از هرچیز ثبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حائز اهمیت است. اصلاحات صورت پذیرفته نیز همان‌طور که گفته شد، نه در جهت برهم‌زدن نظم سیاسی موجود، بلکه در راستای افزایش نقش قانون، گسترش تدریجی مشارکت و ایجاد نظام کنترل و نظارت رسمی صورت پذیرفت. ماحصل این اصلاحات نیز گسترش پاسخ‌گویی در

مقابل مردم، شفافیت و اعتمادسازی است. اصطلاح جامعه هماهنگ چینی موید مطلب فوق و نشان‌دهنده جامعه ایده‌آل چینی برحسب فرهنگ موجود آن است. این اصطلاح برای نخستین بار در جلسه علنی کمیته مرکزی کنگره شانزدهم حزب در سال ۲۰۰۴ مطرح شد. ون جیابائو در گزارش خود به کنگره ملی در سال ۲۰۰۵، دموکراسی، نقش قانون، عدالت و توازن اجتماعی را به‌عنوان ویژگی‌های جامعه هارمونیک چینی عنوان نمود. هوجین تائو، رهبر حزب در ژانویه ۲۰۰۵، ایدئولوژی و اخلاق، برخورد صحیح با مخالفان، تقویت زیرساخت‌های محیطی - اکولوژیک و حکمرانی خوب را به‌عنوان پایه‌های جامعه هماهنگ چینی اضافه نمود. این نکته حائز اهمیت است که اصطلاح جامعه هماهنگ در عصر حاضر، الهام گرفته از ایده "هماهنگی بزرگ" در مکتب کنفوسیوس دارد که ویژگی بارز آن هماهنگی سیاسی و برابری اجتماعی است. همان‌گونه که هانگ لین بیان داشته است، این مفهوم به دنبال گسترش طبقه متوسط در جامعه چین، کاهش فقر و مبارزه با فساد است. اگرچه در چنین جامعه‌ای نیز تضادهای اجتماعی همچنان وجود دارد، اما این تضادها به‌طور صلح‌آمیز قابل رفع می‌باشند. (Heberer&Schuber, 2006)

۲-۵. ناسیونالیسم

ناسیونالیسم در جامعه چین و ارتباط آن با سایر کشورهای جهان، نسبتاً امری جدید تلقی می‌شود. قبل از قرن بیستم، رویکرد غالب چین در ارتباط با سایر کشورها فرهنگ‌محور^۱ بود. این رویکرد بیش از ۲۰۰۰ سال بر روابط خارجی چین سایه انداخته بود. این رویکرد مشخصاً میان خود و دگر تمایز قائل بود. همان‌گونه که فیلسوف قرن بیستم، فنگ یولان^۲ گفته است: «آنچه که چین همواره بابت آن نگران بوده، بقا و حفظ فرهنگ و تمدن چینی است». در آن دوران چینیان براساس معیار برخورداری از فرهنگ چینی، جهان را به دو دسته برترها و بربرها تقسیم می‌نمودند. در همین راستا، تلاش برای چینی‌سازی خارجیانی نظیر کره‌ای‌ها، تبتی‌ها و ویتنامی‌ها که می‌خواستند هویت فرهنگی جداگانه‌ای را حفظ کنند، در طول هزاران

1. Culturalism
2. Feng Youlan

سال در قلمرو چین در حال انجام بوده است. جیمز هاریسون نیز اشاره دارد که تصور چین سابق از خود، فرهنگ‌محور و برپایه میراث تاریخی و پذیرش ارزش‌های مشترک و نه ناسیونالیسم به معنای مدرن آن و در غالب دولت - ملت بود. این فرهنگ عمدتاً به آموزه‌های کنفوسیوس بازمی‌گشت. (Zhimin, 2005: 36)

دیدگاه فرهنگ‌محور حاکم، بازتاب انزوای سیستم بین‌الملل آسیای شرقی از سایر قسمت‌های جهان در دوران قبل از نیمه قرن نوزدهم است. در آغاز قرن بیستم و با سقوط امپراتوری چین، ایده فرهنگ‌محور، در تعریف خود رنگ باخت و به جای آن ایده ناسیونالیسم قرار گرفت. ناسیونالیسم چینی از منابع ایدئولوژیکی بسیار متفاوتی نیرو گرفته و انسجام یافته است. همچنان‌که فرهنگ این کشور محل تلاقی عناصر گوناگون فرهنگی و تمدن‌های متنوعی است، ناسیونالیسم چینی نیز تحت تاثیر مولفه‌های فرهنگی بسیاری است. در شکل‌گیری این ایدئولوژی، گستره‌ای از تفکرات سنتی کنفوسیوسی تا ایدئولوژی‌های غربی در بستری از حوادث تاریخی نقش ایفا کردند.

دیدگاه رسمی درباره ملیت چینی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، به شدت تحت تاثیر مدرنیسم و داروینیسم اجتماعی قرار گرفت که از همانندسازی فرهنگی گروه‌های نژادی با غلبه دولت هان در قالب فرهنگ پیشرفته حمایت می‌کرد. در این تعریف ملت هان چه به صورت اسمی و چه در عمل، اعضای ملیت چین بودند. طی دهه بعد، ناسیونالیسم چین به شدت تحت تاثیر تفکرات نژاد روسی و ایدئولوژی رسمی حزب کمونیست چین قرار گرفت که ادعا داشت که هان چینی یکی از گروه‌های پرجمعیت نژاد چینی است که هر یک فرهنگ و زبانی دارند که باید بدان احترام گذاشته شود. (وردی نژاد و علمایی، ۱۳۸۸)

تاسیس جمهوری خلق چین با مشی کمونیستی در ۱۹۴۹، ناگزیر منجر به مواجهه ناسیونالیسم با ایده انترناسیونالیسم کمونیستی شد. مسلماً رهبران چین نمی‌توانستند ادعا نمایند که تعقیب ارزش‌های ناسیونالیستی با پیگیری ایده انترناسیونالیسم همخوانی دارد و هردو را در متن جامعه نهادینه سازند. آنها مجبور به تجمیع ناسیونالیسم با تعهدات انترناسیونالیستی خویش بودند. این امر بسیار دشوار می‌نمود؛ به‌خصوص که اتحاد جماهیر شوروی تعهد به انترناسیونالیسم را

شرط لازم پذیرش آنها در سیاست خویش می‌دانست. در این دوران، چین سعی نمود ناسیونالیسم و اترناسیونالیسم را به موازات یکدیگر پیش ببرد و در هر بازه زمانی، بسته به شرایط، وزن یکی بیشتر می‌شد. در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ناسیونالیسم چینی در سرزمین اصلی، آمیخته‌ای از معانی مارکسیستی و مفاهیم ناسیونالیستی را دربرمی‌گرفت که در سطح گسترده‌ای در بستر مفاهیم بین‌المللی تعریف می‌شد. البته شکل‌گیری ناسیونالیسم چینی، همان‌گونه که معانی مختلفی را شامل شده است، عناصر مثبت فرهنگی دیگر فرهنگ‌ها را نیز جذب کرده است. این مشخصه باعث شده است که طی قرن‌ها همواره فرهنگ سیاسی و عمومی این کشور تنها به آموزه‌های خاص و کهنه کنفوسیوس متکی نباشد. (پیشین)

با شروع برنامه اصلاحات در ۱۹۷۸، جمهوری خلق چین در اولویت‌های بین‌المللی و داخلی خود تغییرات گسترده‌ای را اعمال نمود؛ مدرنیزاسیون اقتصادی و ارتقاء سطح زندگی مردم به‌عنوان وظایف محوری حکومت مطرح شد. سیاست خارجی نیز موظف به حفظ زمینه ثبات بین‌المللی برای حصول به اهداف فوق شد. سیاست خارجی چین در دوران جدید، براساس استقلال و صلح پایه‌ریزی شد. در این شرایط، صلح بیانگر تمایل چین به مفید بودن برای صلح و ثبات بین‌المللی و منطقه‌ای، به جای اولویت نظامی است و استقلال نیز نشان از تنظیم سیاست خارجی چین براساس منافع ملی و منافع عموم مردم در سراسر جهان دارد. در این شرایط ناسیونالیسم چینی نیز برخلاف سال‌های قبل، سیمایی مثبت به خود می‌گیرد:

- برخلاف شکل کمونیستی سابق آن، ناسیونالیسم مثبت معاصر، پراگماتیک است و فارغ از تمایلات انقلاب جهانی، به مشکلات واقعی چین نظر دارد. اگرچه ناسیونالیسم مثبت نیز استثمار اقتصادی و نفوذ فرهنگی را منابع ضعف برای چین برمی‌شمرد، اما معتقد است که عدم مدرنیزاسیون، چین را تبدیل به هدفی سهل‌الوصول برای امپریالیسم غرب نموده است. آنچه که کشوری را قربانی امپریالیسم می‌کند، ضعف سیاسی، تکنولوژیک و اقتصادی است. با قرارداد مدرنیزاسیون اقتصادی در راس امور مملکت و تلاش برای اجرای همه اصلاحات اقتصادی لازم، ناسیونالیسم پراگماتیک می‌تواند توان و انرژی مردم چین را برای کسب عظمت ملی آنها تجدید نماید. (Shuisheing, 2000)

- برخلاف ناسیونالیسم منفی، ناسیونالیسم حاضر در چهارچوب قوانین با حاصل جمع جبری غیرصفر بازی می‌کند و به دنبال حصول اهداف ملی به هر قیمتی نیست. ناسیونالیسم مثبت، حاضر به مصالحه اولویت‌های سیاست ملی و جرح و تعدیل آن برحسب منافع سایرین است. تفاوت این دو ناسیونالیسم به تمایل و عدم تمایل یک کشور به تعریف منافع خود در شرایط ثبات بین‌المللی برمی‌گردد.

(Zhimin, 2005)

- برخلاف ناسیونالیسم انقلابی، ناسیونالیسم مثبت معتدل و محافظه‌کار است و به دنبال حفظ ارزش‌ها و کسب سود در شرایط ثبات و صلح بین‌المللی است. به

عبارتی، ناسیونالیسم حاضر با وضعیت موجود^۱ سر عناد ندارد. (Ibid)

- ناسیونالیسم حاضر برخلاف سابق، چهره‌ای تدافعی دارد و نه تهاجمی. این ناسیونالیسم ممکن است در ظاهر مدعی به نظر برسد، اما در ذات عکس‌العملی و

صرفاً تدافعی است. (shambaugh, 1996)

- برخلاف ناسیونالیسم کمونیستی، ناسیونالیسم مثبت نسبت به جایگاه مهم چین در معادلات استراتژیک چین و دستیابی نهایی چین به عظمت خود، اطمینان

دارد. (Ibid)

۶. ساختار فرهنگی، بستری برای رشد

ساختار فرهنگی چین به عنوان عاملی موثر و مثبت در توسعه و تقویت قدرت داخلی و بین‌المللی این کشور، نقش برجسته‌ای در شکوفایی توانمندی‌های این کشور ایفا می‌کند. فرهنگ و تمدن چین تنها شامل مولفه‌های خاص دوران کنفوسیوس یا مارکسیسم و یا حتی نفوذ عناصر فرهنگی لیبرال دموکراسی نیست؛ بلکه امتزاج عناصر فرهنگی دوران باستان و همچنین مولفه‌های ورودی مارکسیسم که ترکیب ویژه‌ای با فرهنگ ملی این کشور یافته‌اند، همه نقش ویژه‌ای در تشکیل فرهنگ غنی چین داشته و این فرهنگ امتزاجی، رشد و توسعه چین به ویژه در عصر نوین را موجب شده است. در نظر پژوهشگران، بررسی تاریخ و فرهنگ چین برای شناسایی وضعیت امروز این کشور، امری اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

ویژگی ساختاری و شیوه کار نظام سیاسی به‌گونه‌ای است که می‌تواند با اتخاذ تصمیمات و سیاست‌گذاری، سیاست خارجی و اهداف سیاست خارجی را تعیین کند؛ به‌گونه‌ای که سیاست‌های مزبور می‌تواند انعکاسی از خواسته‌ها و نیازهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی جامعه و نیز نظام‌های فرعی همچون احزاب سیاسی، گروه‌های متعدد، نهادهای صنفی و رسانه‌های جمعی باشد. در واقع کار اصلی این نهادها تبدیل تقاضا به سیاست و تلفیق میان تقاضاهای متنوع و متعارضی است که از سوی گروه‌های مختلف اجتماعی مطرح می‌شود. ساختار داخلی در تعیین هدف‌های سازنده نقش قاطع داشته، به‌طوری که می‌توان گفت ساختارهای داخلی متفاوت، ارزیابی‌های مختلفی از اهمیت گرایش‌های موجود به‌دست می‌دهند و مهم‌تر اینکه معیارهای گاه متضادی برای حل اختلاف‌ها به وجود می‌آورند. در هیچ دوره‌ای از تاریخ، ساخت داخلی در سیاست خارجی بی‌تاثیر نبوده است.

سیاست خارجی تحت تاثیر مقدمات داخلی و بین‌المللی و محذورات دو حوزه مربوطه تدوین شده و پیش‌برده می‌شود. کلاوس نور به جهت تبیین رابطه ساختارهای داخلی و سیاست خارجی، نظام داخلی را با تعبیر توانایی‌ها و سیاست خارجی را تحت عنوان استراتژی مطرح می‌سازد. از نظر وی توانایی‌های نظام سیاسی را باید در چهارچوب اهداف (به چه چیزی باید دست یافت) و استراتژی‌ها (فرایند اقدام در جهت رسیدن به اهداف) و احتمالات (موانع و تقابلات) بررسی نمود. در اینجا رابطه تنگاتنگی میان اهداف و استراتژی‌ها با توانایی‌ها وجود دارد. روزنا یکی از اندیشمندانی است که به مسئله فوق‌اهتمام ویژه داشته است. وی با دو طرح پیش‌نظریه و طرح پیوستگی، تلاش دارد مدلی جهت تبیین تاثیر عوامل داخلی بر شکل‌گیری سیاست خارجی ارائه دهد. روزنا در طرح پیش‌نظریه چهار فاکتور ساختار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به‌عنوان متغیرهای مستقل تاثیرگذار بر سیاست خارجی نام می‌برد و در طرح پیوستگی نیز به نقش ۲۴ عامل داخلی ذیل چهار دسته نخبگان و سیاست‌گذاران، نهادها، نگرش‌ها و پویش‌ها اشاره می‌کند. در رساله حاضر نیز نگارنده کوشیده است ضمن تلفیق دو طرح فوق، نقش عوامل داخلی مثبت چین که پیشبرد موفقیت‌آمیز سیاست خارجی آن و درخشش در

عرصه بین‌المللی را ممکن ساخته است، بررسی نماید. در همین راستا نقش نهادها و نخبگان ابزاری چین ذیل تاثیر ساختار سیاسی مورد واکاوی قرار گرفته است. ساختار سیاسی جمهوری خلق چین به‌گونه‌ای است که حزب کمونیست را در راس تصمیم‌گیری‌های عمده کشوری قرار داده است. نظام تک‌حزبی چین و گستردگی حوزه قدرت حزب کمونیست، بیشترین انتقادات را از سوی تحلیلگران غربی برانگیخته است. با این حال، کارآمدی حزب در پیشبرد برنامه توسعه اقتصادی که اولویت نظام تلقی می‌شود و سازوکارهای ویژه درون حزبی، از جمله اجماع نخبگان بر رئوس کلی منافع ملی کشور و استراتژی توسعه صلح‌آمیز و سازوکارهای نسبتاً دموکراتیکی که اخیراً در حزب رواج یافته و تضارب آراء را میسر ساخته است، از نکات مثبت ساختار سیاسی حاکم بر جمهوری خلق چین است. نقش نخبگان چین و اجماع نظر نسبی آنها نسبت به تصمیمات نهایی اتخاذ شده نیز عاملی مهم است که چین را به جلو هدایت می‌کند و ضمن کاهش تشتت در درون ساختار حاکمیت، منجر به تمرکز قوای کشور بر برنامه توسعه صلح‌آمیز می‌شود. ساختار اقتصادی بنیان گذاشته شده در دوران پس از اصلاحات نیز به‌عنوان عاملی مثبت، بستر ساز استراتژی توسعه صلح‌آمیز چین شد. تغییر در سیستم مالکیت، تقویت بخش خصوصی و اصلاح فعالیت‌های اقتصادی دولت، به‌علاوه بسترهای مناسب جذب سرمایه و تکنولوژی و فراوانی نیروی انسانی، از مواردی است که در این چهارچوب تفسیر می‌شود. ساختار اجتماعی، یکی دیگر از عوامل داخلی تاثیرگذار بر شکل‌گیری سیاست خارجی است. نگرش‌های حاکم بر جامعه در این چهارچوب بررسی می‌شود؛ ناسیونالیسم حاکم بر چین عاملی است که می‌تواند علی‌رغم تشتت قومی و نژادی، به‌عنوان فاکتوری وحدت‌بخش عمل نماید. ناسیونالیسم چینی در عصر حاضر منطبق با مشی توسعه صلح‌آمیز در عرصه سیاست خارجی است؛ بدین معنی که ناسیونالیسم ضمن انصراف از تمایلات انقلابی، عظمت و شکوه ملت چین را در توسعه هرچه بیشتر آن می‌داند. فرهنگ غنی چین نیز که متأثر از تاریخ ۴۰۰۰ ساله این کشور است و امتزاج آن با عناصر فرهنگی گوناگون، می‌تواند در شکوفایی توانمندی‌های این کشور و ارتقاء جایگاه بین‌المللی آن نقش ایفا کند.*

یادداشت‌ها

۱. برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد با موضوع: جایگاه چین در نظام بین‌الملل؛ فرصت‌ها و چالش‌ها.
۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک به:
Rosenau, James, Linkage Politics, New York: the Free Press 1969, p: 44-49.
۳. تا سال ۲۰۰۶، بیش از ۶۴ درصد فعالیت‌های اقتصادی دولت به شرکت‌های سهامی انتقال یافته بود. (موسسه اصلاح و توسعه چین، ۲۰۰۸: ۱۵۱).
۴. برای اطلاع بیشتر: ر.ک به:
Kelly, M "Looking back at Tiananmen square the defeat if counter revolution in china at: "www.frso.org"



منابع

الف - فارسی

- آلموند. گابریل. ۱۳۷۲. *نخبگان و سیاست خارجی*، در: *باربر، جیمز. ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها*، ترجمه سیدحسین سیف‌زاده، تهران: نشر قومس.
- بابائی، محمد. شهریور ۱۳۷۴. *ساختارهای داخلی و شکل‌گیری سیاست خارجی چین ۱۹۷۸-۱۹۸۹*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
- راست، بروس و هاروی استار. ۱۳۸۱. *سیاست جهانی، محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب*، ترجمه علی امیدی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- روزنا، جیمز. منافع ملی در: *باربر، جیمز. ۱۳۷۲. ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها*، ترجمه سیدحسین سیف‌زاده، تهران: نشر قومس.
- رینولدز، پی. اف. روند سیاست‌گذاری در: *باربر، جیمز. ۱۳۷۲. ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها*، ترجمه سیدحسین سیف‌زاده، تهران: نشر قومس.
- سیف‌زاده، حسین. ۱۳۸۵. *اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)*، تهران: نشر میزان.
- سیف‌زاده، حسین. ۱۳۶۹. *پژوهشی در نظریه پردازی سیاست خارجی*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۲۵، صص ۲۸۳-۳۱۴.
- شریعتی‌نیا، محسن. ۱۳۸۹. *رفتار استراتژیک چین در دوران پسا جنگ سرد: بدعتی در سنت*، مجله راهبرد، شماره ۵۶، صص ۱۸۷-۲۲۱.
- کجباف، محمدباقر و هاجر ترکان. ۱۳۸۷. *نگرش چیست، فصلنامه توسعه علوم رفتاری*، سال اول، شماره اول، صص ۴۹-۵۴.
- کریمی، یوسف. ۱۳۸۵. *روانشناسی اجتماعی (نظریه‌ها، مفاهیم و کاربردها)*، تهران: نشر ارسباران.
- هولستی، کی. جی، تشکیل طبقات ملی و بین‌المللی، در: *باربر، جیمز. ۱۳۷۲. ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها*، ترجمه سیدحسین سیف‌زاده، تهران: نشر قومس.
- وردی‌نژاد، فریدون و ابوالفضل علمایی و دیگران. ۱۳۸۸. *اژدهای شکیبا*، تهران: نشر اطلاعات.

- Rosenau, J .1969. **Linkage Politics**, NewYork: The Free Press.
- Elwell, C & Labonte, M. 2007. Is China a Threat to the U.S Economy, **Congressional Research Service**, in: www.crs.gov.
- Gouli, L. 2010. Domestic Sources if China's Emerging Grand Strategy, **Journal of Asian and African Studies**, No. 435, pp. 543-561.
- He, K & Feng. H. 2008. A Path to Democracy in Search of China's Democratization Model, **Asian Perspectives**, Vol. 32, No. 3, pp. 139-169.
- Heberer, T & Gunter, S. 2006. Political Reform and Regime Legitimacy in Contemporary China, **Journal of Asian and African Studies**, Vol. 36, No. 3, pp. 9-28.
- Ito, T & Hahn, C. 2010. **The Rise of China and Structural Changes in Korea and Asia**, London: Edward Elgar.
- Lerais, F. 2006. **China, the EU and the World; Growing in Harmony?** Luxembourg: European commission.
- Li, H & Fraumeni, B. 2009. Human Capital in China, **National Bureau of Economic Research**, in: www.nber.org.
- Marrison, W. 2011. China's Economic Conditions, **Congressional Research Service** in: www.crs.gov.
- Martin. M. 2010. Understanding China's Political System, **Congressional Research Service**, in: www.crs.gov.
- Nayyar, D. 2011. Economic Growth and Technological Capabilities in Emerging Economies: National Specificities and International Context, **Journal of Innovation and Development**, Vol. 1, No. 2, pp. 245-258.
- Pan, Y. 2010. Changes and Challenges in the Flow of International Human Capital, China's Experience, **Journal of Studies in International Education**, Vol. 14, No 3, pp. 259-288.
- Shambaugh, D. 1996. Containment or Engagement of China, **International Security**, Vol. 21, No. 2.
- Shuisheng, Z. 2000. Chinese Nationalism and It's International Orientations, **Political Science Quarterly**, Vol. 115, No. 1, pp. 3-27.
- Zhimin, C. 2005. Nationalism, Internationalism and Chinese Foreign Policy, **Journal of Contemporary China**, Vol. 14, No. 42, pp. 35-53.